

ابن الوقت

در طریق پر پیچ و خم، مه آلود و در عین حال جذّاب «عرفان و تصوف» چند بن‌مایه (motif) وجود دارد که بدون درک درست آن‌ها گره‌ها و ابهام‌های این مشرب هم‌چنان بسته و بکر باقی خواهد ماند. یکی از این بن‌مایه‌ها، «وقت» و نسبت آن با صوفی و عارف است؛ چنان‌که در دفتر اول مثنوی معنوی (بیت ۱۳۳) چنین می‌خوانیم:

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق

ابن‌الوقت (فرزند زمان) کسی است که نه غم دیروز و حسرت از دست دادن آن را دارد (بر گذشته حسرت آوردن خطاست: دفتر چهارم بیت ۲۲۴۳) و نه در اندیشه‌ی فردا و چگونگی سپری شدن آن است (ذکر فردا نسیه باشد، نسیه را گردن بزن: کلیات شمس، ج ۴: ۱۹۵۸)، بلکه آن‌چه برای وی اهمیت دارد، همان «وقت حاضر» و زمانی است که در آن به سر می‌برد.

سعدیا دی رفت و فردا هم‌چنان موجود نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را (کلیات، غزل ۱۲)

هم‌چنین، ابن‌الوقت گذشته و زمان‌های سپری شده را دشمن خویش می‌داند؛ چرا که اندیشه‌ی آن او را غمگین و مقبوض می‌کند. به علاوه، مجال پرداختن به «حال» و «آینده» را نیز از او می‌گیرد. با آینده هم چندان میانه‌ی خوشی ندارد، زیرا در نظر او «سوف» بزرگ‌ترین لشکر شیطان محسوب می‌شود (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۲۸۸).

پس به ناچار به دامان «حال» متوسل می‌شود و به راستی که برکات و فتوحات فراوانی به واسطه‌ی توسل به عروه‌الوثقای حال نصیبش می‌شود. یک صوفی همواره این عبارت زیبا را آویزه‌ی گوش خود دارد که: **وَأَعْتَجَلْ فَاَلْوَقْتُ سَيْفٌ قَاطِعٌ (عجله کن، زیرا وقت به سان شمشیر برنده‌ای است).**

مکن عمر ضایع به افسوس و حیف که فرصت عزیز است الوقت سیف (بوستان، باب ۹ بیت ۱۹۵۸) کتبی که موضوعشان عرفان و تصوف است پر است از تعریف، خصوصیات و ویژگی‌های «ابن‌الوقت». صاحب کتاب «اصطلاحات‌الصوفیه» در فلسفه‌ی این‌که چرا به صوفی ابن‌الوقت می‌گویند چنین می‌گوید: «صوفی نباید به گذشته و آینده توجهی داشته باشد؛ چرا که جبران گذشته همان وقت ضایع کردن است و به آینده اندیشیدن هم بی‌فایده است و به این دلیل گفته شده است الصوفی ابنُ الوقت (ترجمه با تصرف: ۳۲).

علاءالدوله سمنانی در «چهل مجلس» توصیف و شرحی مناسب از ابن‌الوقت به دست می‌دهد. او به طور خلاصه چنین می‌گوید: «پس اولیا را ماضی و مستقبل و حال در سه نفس است: یکی ماضی که بگذشت، دوم مستقبل که نیامده است. پس چون از این دو فارغ شد و غم دی و فردا نماند او ماند و یک نفس حال، داد آن بتواند داد و اصل عمر آن است و از این‌جا گفته‌اند که: «الصوفی ابن‌الوقت» (صفحات ۱۵۹ و ۱۶۰). هم‌چنین وی حال را جان ماضی و مستقبل می‌داند، هم‌چنان‌که آخرت را جان دنیا و تأکید می‌کند: «آدمی خود همان حال بیش ندارد، برای این‌که در نفس گذشته آدمی را هیچ حیات نیست و وجود نیست و در نفس ناآمده نیز هم‌چنین» (همان، ۲۲۵).

یک‌بار هم از شبلی پرسیدند که چرا صوفی را ابن‌الوقت می‌گویند. گفت: «زیرا بر گذشته

چکیده

این مقاله کوششی است در جهت باز نمودن اصطلاح «وقت» و نسبت به آن با «صوفی و عارف» در درس پانزدهم کتاب ادبیات فارسی تخصصی دوره‌ی پیش‌دانشگاهی با عنوان «درآمدی بر عرفان و تصوف».

کلیدواژه‌ها

وقت، صوفی، عارف، ابن‌وقت و ابوالوقت



امیرحسین مدنی
کارشناس ارشد زبان و ادب فارسی
و مدرس دانشگاه پیام نور



کتابی که موضوعشان عرفان و تصوف است
پر است از تعریف، خصوصیات و ویژگی‌های
«ابن الوقت»

«ابن الوقت» فقط به «صوفی» نسبت داده شده است نه به «عارف». به عبارت دیگر ما با دو بن مایه روبه‌رو هستیم. یکی صوفی و ابن الوقت. دوم عارف و ابوالوقت:
صوفی ابن الوقت باشد در مثال لیک صافی فارغ است از وقت و حال^۳
(دفتر ۳، بیت ۱۴۲۶)

این صوفی است که مانند فرزندی به دامان پدر خود - وقت - متوسل می‌شود و یک دم نه می‌خواهد و نه می‌تواند از او بگسلد. زیرا «زمان‌بندی» اصلی‌ترین ویژگی عالم حس است و صوفی کسی است که ممکن است هنوز تعلق خاطری به عالم حس و رنگ داشته باشد و همواره بیرون شدی از آن می‌جوید. اما عارف صاحب و مالک وقت است (به قول ابن عربی در فتوحات‌المکیه، ص ۳۵۶: العارف هو صاحب الوقت). او هیچ‌گاه اسیر دام وقت و «ساعت» نمی‌شود، زیرا از عالم حس و رنگ گسسته و به «عالم غیب» پا نهاده است. عارف معتقد است که:

نتیجه

در دنیای وانفسا و پر از غم و غصه و گیرودار امروز، یکی از راه‌های شادی و نشاط و جدال با غم، فرزند وقت بودن و فقط به اکنون و «حال» توجه کردن و فراموش کردن حسرت گذشته و اندیشه‌ی آینده است. این درسی است که مشرب پر خیر و برکت عرفان و تصوف در کنار هزاران آموزه‌ی دیگر به روزیان می‌آموزد. جالب این‌که اساس آموزش و لبّ سخن تمام «متمایلان عرفان» امروز مثل تاگور، کریشنا مورتی، اُشو و بعضاً «شبه عرفا» بر تأکید بر «دم را غنیمت شمردن» استوار است و نیازی به گفتن نیست که ایشان و برخی درون‌کاوان متأخر در آموزه‌ها و سخنانشان وامدار و مدیون عرفان و تصوف اسلامی - ایرانی هستند.

دریغ نمی‌خورد و اندیشه‌ی فردا ندارد» (شیخ بهایی: ۱۳۷۶: ۱۸۵). از توصیفات فوق چنین برمی‌آید که ابن الوقت فقط «امروز» را دارد که در این صورت شایسته است که فقط به همین «دم» بنازد و آن را محترم و مقدس شمارد و حتی به درجه‌ای برسد که به قول شمس: «تمام دشنام‌ها و نفرین‌ها نزد وی سهل باشد، اما نفرین بزرگ برای او این باشد که کارهایت را به فردا حواله کن». در این صورت است که وی بر می‌آشوبد و می‌گوید: «پس امروز را چه شد؟ امروز را برون کردند، چه گناهی کرده بود امروز که از حساب بماند؟» (شمس تبریزی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۲۰۵). چنین صوفی‌ای هیچ‌گاه «نقد امروز» را رها نمی‌کند تا به «نسیه‌ی آینده» دل ببندد:

بخواه ای دل چه می‌خواهی عطا تقدست و شه حاضر

که آن مه رونفرماید برو تا سال آینده (افلاکی، ۱۳۷۵، ج ۲: ۹۰۳)

حتی ممکن است چنین صوفی‌ای در امور مادی و معیشتی خود هم اصل ابن‌الوقتی‌اش را حفظ کند و هم عقیده با شمس شود که: «احمق کسی که مزدوری می‌کند و کار امروز می‌کند و می‌گوید که مزد فردا رسد» (همان: ۶۹۲).

پیر عرفان - مولانا - نیز در مثنوی و کلیات شمس پارها صوفی را «ابن الوقت» معرفی می‌کند. وی یک‌جا عامل «هوشیاری» (منفی) را یاد کرد گذشته می‌داند و اشاره می‌کند که ماضی و مستقبل

ابن الوقت فقط «امروز» را دارد که در این
صورت شایسته است که فقط به همین «دم» بنازد
و آن را محترم و مقدس شمارد

(و بالطبع توجه به این دو) پرده و حجاب خدا تواند بود. در جای دیگر تمام فکرت‌ها، نگرانی‌ها و مشکلات را از ماضی و مستقبل می‌داند:

فکرت از ماضی و مستقبل بُود چون از این دو رست مشکل حل شود
(دفتر ۲، بیت ۱۷۷)

مولانا در کلیات شمس هم در چندین مورد صفت «ابن الوقت» را به «صوفی» نسبت می‌دهد:

هلا صوفی چو ابن‌الوقت باشد گذر از پار و از پیرار و برجه
(کلیات، غزل ۹۲۸)

یا: چو ابن‌الوقت شد صوفی نگردد کاهل فردا

سبک کاهل شود آن‌کس که باشد گول و فردایی

(همان، غزل ۱۳۴۱)

همان‌طوری که در تمام مثال‌های فوق مشاهده می‌شود، صفت

۱. از شافعی نقل است که گفت: «ده سال با صوفیان مصاحبت کردم و تنها از این دو کلمه سود بردم: یکی «الوقت سیف» و دیگری: «أفضل العصمه أن «تقدر».

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۲۰۵ و ۲۲۰۶:

هست هوشیاری ز یاد ما ماضی

ماضی و مستقبلت پرده‌ی خدا

آتش اندر زن به هر دو تا به کی

پر گره باشی ازین هر دو چو نی

۳. جالب این‌که مولانا صفت «صافی» را در مقابل صوفی و به عنوان لقبی برای «عارف» به کار می‌برد. زیرا عارف از قید وقت و حال و زمان و ساعت رسته است و توانسته خود را پالوده و صافی کند. مولانا در جای دیگر هم صفت «صافی» را برای عارف به کار می‌برد:

هست صوفی صفا جو ابن وقت